

## بن‌مایه‌های داستانی بهرام و گلندام صافی سبزواری\*

دکتر حسن ذوالفقاری<sup>۱</sup>

استادیار دانشگاه تربیت مدرس

چکیده:

منظومه‌های غنایی یکی از گسترده‌ترین ساحت‌های ادبی است. این حوزه بسط یافته شعر تغزلی فارسی و در ادامه شعر غنایی است. آمیختن داستان با شعر و ارائه آن در قالب مثنوی و پدید آمدن شاهکارهایی چون ویس و رامین و منظومه‌های عاشقانه نظامی این حوزه را رونق بخشید.

بهرام و گلندام یکی از منظومه‌های غنایی است که در قرن نهم و دهم توسط شاعری به نام امین‌الدین محمد، متخلص به صافی، از اهالی سبزوار سروده شده است. این منظومه در برخی منابع به شمس‌الدین کاتبی نیشابوری منسوب است. در این مقاله، ضمن رد این انتساب، منظومه و سراینده آن معرفی می‌شود، پس از گزارش داستان، به اجمال بن‌مایه‌های داستانی آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

هدف از این مقاله معرفی یکی از منظومه‌های معروف نزد مردم، و معطوف داشتن توجه خوانندگان به ارزش‌های داستانی آن است.

کلیدواژه‌ها: بهرام و گلندام، منظومه عاشقانه، امین‌الدین محمد صافی، بن‌مایه‌های داستانی.

مقدمه:

یکی از داستان‌های رایج عامیانه، داستان «بهرام و گلندام» است. این داستان رواج و شهرت بسیاری میان مردم دارد و اخیراً چاپ شده است. تا قبل از این تنها چکیدهٔ مثنوی و مغلوط آن، به صورت سنگی، در سال ۱۳۰۸ چاپ شده بود. روایت عامیانه و بازنویسی مثنوی این داستان را دکتر محمد جعفر محبوب در کتاب ادبیات عامیانهٔ ایران (ج ۱، ص ۵۸۳) به همراه گزارشی، معرفی و بررسی کرده است؛ لیکن به منشأ اصلی آن، بهرام و گل‌اندام منظوم و مثنوی حاضر، هیچ اشاره‌ای نمی‌کند.

این مقاله، به قصد معرفی یکی از آثار «ادب عامه» نگاشته شده و می‌کوشد تا ضمن معرفی و گزارش داستان و نویسندهٔ آن، گوشه‌ای از سنت داستان‌نویسی سنتی را بازنماید.

توجه به این قبیل داستان‌ها، از آن‌رو مهم است که شعر و هنر و ادب عامه آینهٔ زندگی مردم است. از سویی، در سنت‌های ادبی، معمولاً داستان‌های بلند هیچ‌گاه جدی گرفته نشده و در حاشیهٔ نظام ادبی مسلط مانده‌اند؛ در حالی که همین داستان‌ها زمینه‌های دگردیسی را در روند ادبیات داستانی جدید فراهم آورده‌اند.

سراینده:

داستان بهرام و گلندام، منظومه‌ای است اثر شاعری ناشناخته که در پایان مثنوی، خود را، امین‌الدین محمد صافی، اهل ارلاباد ملحق (؟) معرفی می‌کند:

بگویم اسم خود صافی به اشعار

به آخر نام خود کردیم اظهار

بگویم اصل از تربیت مشتق

بود مولود ارلاباد ملحق

بکردم نام در دفتر مجدد

امین‌الدین لقب نامم محمد

فهرست‌نگار کتابخانه ملی ملک (گلچین معانی، ۱۳۶۰) شاعر را ناشناخته معرفی کرده است؛ در حالی که در سه بیت اخیر، شاعر خود را کاملاً معرفی می‌کند. در فهرست گنج‌بخش ذیل شماره‌های ۱۰۸۸۶ و ۲۹۱۲ وی از مردم سنجق سبزواری معرفی می‌شود که دور از وطن در فارس، مثنوی را به نام شمس‌الدین محمد سروده است :

چو این رونق ز شهر سبزواری است  
نظرگاه ولی کردگار است  
هوای دل مرا سوی وطن کرد  
به ملک فارس گریان جان من کرد  
کهستان را امیری بود عادل  
سخی و کامل و دانا و عاقل  
نوشته بود بر طاق زبرجد  
به مدح شاه شمس‌الدین سرمد  
به دل گفتم رسی چون در کهستان  
کنی جا بر فریقش همچو بستان  
(گنج بخش، ج ۳، ص ۱۵۵۳)

همین ابیات در نسخه ملک چنین آمده است:

به آن منزل که شهر سبزواری است  
نظرگاه وی را کردگار است  
هوای میل دل سوی سفر شد  
به هر سوی روان کحل بصر شد  
که کرمان را امیری بود عاقل  
منجّم عادل و پرفتن و کامل

نوشته بود بر طاق زیرجد

مدیح شاه شمس‌الدین محمد

(بیت ۲۰-۲۵، صفحه ۴۲)

مطابق فهرست مجلس (ج ۸، ص ۳۵۸) و حاشیهٔ ملک‌الشعرا بهار بر آن، سراینده امین‌الدین محمد، با تخلص صافی از مردم سبزواری و ستایشگر شمس‌الدین محمد، پادشاه کرمان و فارس، معرفی شده است که این ممدوح با جستجوی زیاد شناخته نشد. با این همه، فخری راستکار، فهرست‌نگار محترم مجلس، سراینده را کاتبی ترشیزی می‌داند. هرمان آته که نسخهٔ کتاب را در موزهٔ بریتانیا، به شماره Or1433 دیده، آن را تألیف امین می‌داند که قبل از ۱۱۴۷ نوشته شده است. وی داستان را شرح عشق کشورشاه با گل‌اندام، شاهزادهٔ چینی می‌داند و می‌نویسد: «یک نسخه از آن به لهجهٔ گورانی موجود است؛ به این تفاوت که در این دومی، گل‌اندام، شاهزادهٔ چینی و در اولی پری است.» (آته، ۶۷، ۱۳۵۶) در فهرست مخطوطات فارسی قاهره (طرازی، ۱۹۶۶، ج ۱، ص ۴۱) از بهرام و گل‌اندام کاتبی با سر آغاز «ابتدا کردم به نام آن الهی»، یاد می‌کند.

آغاز برگ طهران (الذریعه، ج ۳، ص ۱۶۵) به نقل از کشف‌الظنون (چلبی، ج ۱، ص ۲۵۹) و سعید نفیسی (نفیسی، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۲۹۷) این مثنوی را به کاتبی ترشیزی نسبت داده و بهرام و گل‌اندام را جزو آثار وی ثبت کرده‌اند. صاحب‌مجالس‌النفائس (نوایی، ۱۳۶۳، ۱۰) بهرام و گل‌اندام را ذیل آثار کاتبی نیشابوری یا ترشیزی می‌آورد، اما در هیچ یک از مجموعه‌های خطی که آثار کاتبی را معرفی کرده‌اند، نشانی از این مثنوی نمی‌یابیم و اشتباه محققان معاصر در انتساب این اثر به کاتبی، متأثر از نقل قول امیر علیشیر نوایی است. با وجود یادداشت ملک‌الشعرا بهار (مجلس، ش ۲۶۱۶، گ ۱) و تصریح شاعر به نام خود، شکی باقی نمی‌ماند که مثنوی از کاتبی نیست؛ چنان که دکتر ذبیح‌الله صفا نیز در ذیل زندگی کاتبی از این اثر وی نامی نمی‌برد. (صفا، ۱۳۸۰، ج ۴،

ص ۲۳۳)

صاحب تذکره‌الشعرا (دولت‌شاه سمرقندی ۱۳۸۲، ص ۴۵۱) از شاعری، به نام امیر امین‌الدین نزل‌آبادی، نام می‌برد که اهل فضیلت و ساکن بیهق و معاصر خواجه علی شهاب و مولانا کاتبی است که در مثنوی سرایی، طبعی فیاض دارد وی در ادامه به چند کتاب شاعر از جمله «شمع و پروانه»، «داستان عقل و عشق»، «فتح و فتوح» اشاره می‌کند.

گفتنی است امیر امین‌الدین با شاعر معاصرش کاتبی نیشابوری معارضه شعری داشته و درباره قصیده معروف «شتر حجره» کاتبی گفته است:

اگر کاتبی در سخن گه گهی

بلغزد برو دق نگیرد کسی

شتر حجره را گر نکو گفته، لیک

شتر گربه‌ها نیز دارد بسی

(دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۲، ۴۵۱)

از آن‌جا که نسخه ملک به شماره ۴۵۸۷ را کاتبی کم‌سواد نگاشته و غلط‌های فراوانی در آن راه یافته، ممکن است «نزل‌آباد (نزل‌آباد) بیهق» را به تصحیف «ارلاباد ملحق» نگاشته باشد. در فرهنگ‌های جغرافیایی، جایی به نام «ارلاباد ملحق» دیده نمی‌شود. چنانچه این فرض را بپذیریم و وی را اهل نزل‌آباد بدانیم، ممکن است شاعر همان امیر امین‌الدین نزل‌آبادی سراینده مثنوی جمال و جلال باشد. مثنوی جمال و جلال که در سال ۱۳۸۲، به تصحیح شکوفه قبادی، از سوی نشر دانشگاهی چاپ شده از سراینده‌ای به نام محمد نزل‌آباد اهل بیهق سبزواری است که داستان آن در برخی بن‌مایه‌ها با منظومه حاضر، اشتراکات و شباهت‌هایی دارد.<sup>۱</sup>

مجموعه ابیات بهرام و گلندام، ۳۰۵۰ بیت در بحر هزج مسدس است و به تازگی

چاپ شده است (ذوالفقاری، ۱۳۸۷). نسخه‌های خطی این مثنوی به شرح زیر است:

۱. مجلس ش ۲۶۱۶ به تاریخ ۱۲۷۶ با یادداشت ملک‌الشعرا بهار که آغاز آن افتاده

است.

۲. مجلس ش ۲۶۱۷ قرن ۱۲ آغاز افتاده است.
۳. ملک ش ۴۵۸۷، سال ۱۲۹۳.
۴. تبریز، آقای نخجوانی، ش ۱۷۳۶، با مراجعه به کتابخانه ملی تبریز این نسخه یافت نشد.
۵. تهران، سنأ، ۲/۳۰۴ سده ۱۲.
۶. قاهره، دارالکتب، ۳۶ ادب فارسی (۴۱/۱) بدون تاریخ و با آغاز:  
ابتدا کردم به نام آن الهی
۷. گنج بخش، شماره‌های ۱۰۸۸۶ و ۲۹۱۲ با آغاز:  
الهی ای جناب داد و بیسنش  
ز تو پر نور چشم آفرینش
۸. فرهنگستان تفلیس، با آغاز:  
زبسم الله بگشودم در راز  
ثنا و مدح بی چون کردم آغاز
۹. نسخه موزه بریتانیا، مورخ ۱۱۴۷، با آغاز:  
به نام نخل بند روضه جان  
که وصفش کرد فکرم را گلستان
۱۰. لاهور دانشگاه پنجاب، ۴۲۷۴ آغاز: الهی ای جناب... در فهرست به نام «باغ ارم»  
معرفی شده است.
۱۱. پیشاور، پشتو اکادمی، ۴۱۴، با آغاز:  
چنین گفتست راوی سخن دان  
کز خوبی نظم شیرینش تو برخوان  
شاعر، منظومه را به شمس‌الدین محمد کرمانی، حاکم فارس، تقدیم می‌کند و در  
فکر آن است: تحفه‌ای چون شاهنامه برای ممدوح هدیه برد تا نام هردو ماندگار ماند.  
یک ماه در این اندیشه است که در خواب، پیری را بر تخت نشسته می‌بیند که داستان

را برایش روایت می‌کند و از او می‌خواهد آن را به نظم درآورد. امین‌الدین، بی‌درنگ، صبح هنگام، نظم داستان بهرام و گلندام را آغاز می‌کند. شاعر اذعان دارد که داستان‌های عاشقانه فراوان است اما نظم خود را سرآمد می‌داند:

ولیکن مثل این نظم دل‌افروز

که گوید کلک معنی از سر سوز

نباشد غیر اشعار نظامی

که او را شد در این فن نیک‌نامی

(بیت ۵۱-۵۲، ص ۴۳)

این داستان، جز شباهت اسمی، هیچ شباهتی با داستان بهرام گور ندارد؛ از جمله داستان بهرام و گلندام، به نثر، از سید حسین شاه حقیقت (۱۱۸۶-۱۲۴۹) به نام «هشت گلگشت» است که در سال ۱۲۱۵ به نثر درآمده است. موضوع آن شکار بهرام گور و بی‌اعتنایی گلندام و برانگیختن خشم بهرام و سرانجام بخشیدن گناه و شادمانی ایشان است. این داستان، تماماً تقلید هفت پیکر است. «هشت گلگشت» به نام «قصه شهزاده بهرام و ملکه گلندام» (مشار، ۱۳۴۰: ج ۱، ۸۲۴) چاپ شده است.

این داستان، همان داستان معروف بهرام گور و کنیز او «فتنه» است که در هفت پیکر نظامی با شرح و تفصیل فراوان آمده است که نام کنیز به جای فتنه، گلندام انتخاب شده است. (ذوالفقاری، ۱۳۸۵: ص ۷۵)

شخصی به نام نصرالله خوانساری، خلاصه‌ای مثنوی از این داستان را در سال ۱۳۰۸ قمری فراهم آورده و چاپ کرده است. نویسنده مدعی است این داستان را از کتاب جامع‌الحکایات گرفته است. با مراجعه به نسخه خطی جامع‌الحکایات محفوظ در آستان قدس به شماره ۱۹۱ (گلچین معانی، ج ۷، ص ۶۸) داستان بهرام و گلندام، حکایت یازدهم از این مجموعه ۴۷ حکایتی است که عنوان دقیق آن چنین است: «در قصه شاهزاده بهرام، پسر پادشاه روم و عاشق شدن بر صورت گلندام، دختر فغفور چین و

رفتن بهرام به چین و شکست دادن بهزاد بلغاری را و به دست درآوردن گلندام و به شهر خود آمدن.» (گلچین معانی، صص ۱۸۳-۱۵۴)

نه حکایت این مجموعه نفیس و ارزشمند با عنوان «قصه هزار گیسو» (بهابادی، ۱۳۸۲) چاپ شده که داستان بهرام و گلندام جزو آن‌ها نیست. این مجموعه در قرن ده و یازده فراهم شده است و متن متشور داستان با آن برابری می‌کند. از آن جایی که برخی داستان‌های این مجموعه تلخیص منظومه‌های معروف است، گمان می‌رود نویسنده داستان، بهرام و گلندام منظوم را به نثر در آورده باشد. احتمال ضعیف دیگر آن است که این داستان روایتی دیگر و یا روایت مبنای منظوم امین‌الدین باشد.

روایت نصرالله خوانساری، نثری مبتدل و معیوب و پرغلط دارد که در ۳۱ صفحه چاپ شده است. بنابر تصریح نویسنده، مأخذ وی داستان منظوم بهرام و گلندام نبوده و از کتاب جامع‌الحکایات داستان را به نثر معیوب خود باز نوشته و بخش‌هایی را بدان افزوده است. لیکن تا حدود زیادی این خلاصه متشور با متن منظوم شباهت دارد. (محجوب، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۵۸۳)

بهرام و گلندام متشور چنین آغاز می‌شود:

«اما راویان اخبار و ناقلان آثار و طوطیان شیرین سخن شکر گفتار در جامع‌الحکایات آورده‌اند که در مملکت روم پادشاهی بود عاقل و عارف و کامل با خدم و حشم بسیار و زر و مال بی‌شمار و از هیچ چیز بر خاطر خود خطوری نداشت مگر آن‌که به جهت یک فرزند آرزو داشت. بعد از چهل سال خداوند فرزند ارجمندی به او کرامت فرمود که در زیر چرخ کبود مثل و ماندی نداشت...» (همان)

تحریر دیگری از داستان به زبان کردی وجود دارد که قادر فتاحی قاضی آن را در سال ۱۳۴۷، در سلسله انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز چاپ کرده است.



### گزارش داستان

پادشاهی عارف و کامل با خدم و حشم و مال و زر فراوان در روم است که جز آرزوی فرزند، هیچ آرزوی دیگری ندارد.

پس از چهل سال، خداوند، به او فرزندی بی‌مثل و مانند کرامت می‌کند. نامش را بهرام می‌گذارد. چون به سن رشد می‌رسد در تمام علوم و فنون و هنرها سرآمد می‌شود. پدر به او هفت پند شاهانه می‌دهد و چون وی را آراسته و کامل می‌بیند خود به گوشه‌ای می‌رود، عبادت پیش می‌گیرد و کشور را به او می‌سپارد.

روزی بهرام شاه، به قصد شکار، با همراهان بسیار، از شهر چین، رو به صحرا

می‌نهند:

فرس می‌راند سلطان از چپ و راست

که گردی از میان دشت برخاست

( بیت ۳۲۵ )

در شکارگاه می‌شنود: شیری قوی است که هیچ کس یارای برابری با او را ندارد. بهرام تصمیم می‌گیرد تنهایی به جنگ شیر رود. ممانعت بزرگان لشکر نیز بی‌فایده است. پس نعره‌ای برمی‌آورد و تکبیری می‌گوید و به شیر حمله می‌کند و شیر را چنان بر زمین می‌زند که درجا جان می‌دهد. سپس به شکار خود ادامه می‌دهد. آهویی خوش خط و خال می‌بیند و به دنبال وی می‌نهد. راه را گم می‌کند و هفت شبانه‌روز در بیابان سرگردان می‌ماند تا آن‌که روز هشتم به کوهی می‌رسد. گنبدی بر بلندای کوه است، داخل می‌شود، چشمش به صورتی زیبا و دلفریب می‌افتد. بهرام یک دل نه صد دل عاشق صورت می‌شود. بر پای تخت، پیری نشسته است، از او احوال صورت را می‌پرسد. پیر که هشتاد سال دارد و جهان‌دیده است تصویر را متعلق به گلندام دختر شاه چین می‌داند. پیر سوداگر است و اکنون، عاشق گلندام شده است. گلندام هر سال تنها یک بار از قصر خود بیرون می‌آید و چندین هزار عاشق بی‌دل منتظر جلوس اویند

و صدها تن از دیدار او دیوانه می‌شوند. پیر که نمی‌تواند به وصال دختر رسد، دستور داده است **نقاشان چین**، عکس آن پری‌رو را در این گنبد بکشند و او نیز در این گنبد ساکن شده و تنها با صورت گلندام عشق می‌بازد. مخارج او را نیز دو قطار شتر تأمین می‌کنند که مشغول تجارت هستند.

شاهزاده با شنیدن این وصف، عشق گلندام بر سرش می‌افتد و عزم خود را جزم می‌کند تا او را به دست آورد. **نصایح پیر و حذر کردن او** نیز بی‌فایده است. پس راه چین را در پیش می‌گیرد.

در راه چین، بهرام، به **باغ جنیان** می‌رسد. دختری از جنیان به نام **سمن‌بو** در آن سکونت دارد که شش برادر شجاع و مبارز به نام‌های **سیفور**، **شماین**، **قمطار**، **قیطول**، **قمتال**، **تمهتن** در آن سکونت دارند. رئیس آنان **سیفور جنی** است. چون چشم سمن‌بو به بهرام می‌افتد، به او غذا می‌دهد و از او می‌خواهد فوراً آنجا را ترک گوید زیرا اگر برادرانش بفهمند به او آسیب می‌رسانند. بهرام، بی‌توجه به هشدار سمن‌بو، تیغ بر دست، منتظر برادران می‌ماند. بهرام یک به یک با برادران مبارزه می‌کند و آنان را شکست می‌دهد و سرانجام به درخواست سمن‌بو آنان را می‌بخشد. از آن پس، **جنیان** به اطاعت او درمی‌آیند. در آن حوالی دیوی به نام **افرع** در چاهی است که جنیان را آزار می‌دهد و جنیان از دفع او ناتوانند. بهرام به چاه می‌رود و دختری پری‌زاد به نام **روح‌افزای پری** را نجات داده و دیو را می‌کشد. آنگاه تمام جواهرات عفریت را به سمن‌بو می‌بخشد و خود به سودای یافتن دلارام روی به راه می‌نهد. به دریا می‌رسد و با جماعتی بازرگان به کشتی می‌نشیند و خود را بازرگانی دزدزده و مال‌باخته معرفی می‌کند.

روزی، کشتی در دریای خونخوار، **گرفتار نهنگ** می‌شود. بهرام با دو چوبه تیر چشم نهنگ را هدف می‌گیرد و کور می‌کند و با زورقی نزدیک نهنگ شده و او را دوپاره می‌سازد و راه خود را به سوی چین ادامه می‌دهد. چون به نزدیکی شهر چین می‌رسد، دروازه بسته است و لشکری عظیم بر در شهر. احوال را می‌پرسد، می‌گویند

شاهزاده‌ای بلغاری که نامش بهزاد است به خواستگاری گلندام آمده و فغفور راضی نمی‌شود دخترش را به او دهد و او اکنون سر جنگ دارد. شاهزاده به شهر می‌آید و حجره‌ای در کاروانسرا می‌گیرد. شب‌هنگام موی سمن‌بو را آتش می‌زند و سیفور جنی حاضر می‌شود.

بهرام از او می‌خواهد لشکری از جنیان را مهیا کند و بر لشکر بهزاد بلغاری شبیخون زند. سروآسا چنین می‌کند و لشکر جنیان، بلغار را شکست می‌دهند. آن‌گاه بهرام، نامه‌ای خطاب به شاه چین می‌نویسد و خود را معرفی می‌کند و دفع بهزاد را متذکر می‌شود و نیت خود را وصال گلندام بیان می‌کند. نامه را بر سر نیزه می‌کند و به کاروانسرا بازمی‌گردد و خود را به قصر گلندام می‌رساند. چون گلندام را می‌بیند عشقش شدت می‌گیرد. شبی با لباس شبروان و با کمندی به قصر گلندام می‌رود و از پشت در شاهد بزم معشوق است. بی‌آن که داخل شود، بازمی‌گردد.

روز بعد با لباس نم‌دین در مقابل قصر گلندام سر بر زانو می‌نشیند. روزی کنیزان طبقی برداشته و گرد شهر می‌گردند و هرکس برای دفع چشم زخم از وجود گلندام چیزی در آن می‌افکند. بهرام نیز انگشتی خود را که از لعل است، می‌اندازد. چون چشم گلندام به لعل و انگشتی باارزش می‌افتد، از صاحب آن می‌پرسد و نشانی قلندر نم‌پوش را می‌دهند که در برابر قصر نشسته است.

گلندام حدس می‌زند این نم‌پوش شاهزاده باشد! پس کنیزی به نام دولت را نزد او می‌فرستد و علت حضور و هدیه‌اش را می‌پرسد. بهرام نامه‌ای عاشقانه به گلندام می‌نویسد اما با جواب عتاب‌آمیز او مواجه می‌شود. چندبار نامه‌نگاری انجام می‌شود.

از آن سو، چون شاه روم فرزندش را گم‌شده می‌بیند برای یافتن وی جایزه‌ای معادل بخشیدن یک سال خراج تعیین می‌کند. عیاری به نام شبرنگ برای یافتن بهرام رهسپار می‌شود. ابتدا به گنبد می‌رود و از پیر جویای ماجرا می‌شود. خبر را به شاه می‌رساند. شاه نامه‌ای به فغفور چین می‌نویسد و درخواست می‌کند فرزندش را یافته و بازگرداند. وزیر، حامل نامه شاه است، پس روبه راه می‌نهد.

از سویی دیگر، پادشاه بلغار چون خبر مرگ فرزندش بهزاد را می‌شنود سپاهی به چین راهی می‌کند. هم‌زمان وزیر روم نیز به چین می‌رسد و تا نامه‌ی شاه روم را تسلیم می‌کند. شاه می‌گوید: «من از بهرام اطلاعی ندارم اما شخصی به نام بهرام فلکی سپاه بهزاد را از کشورم دفع کرد و طی نامه‌ای از دخترم خواستگاری کرد. وزیر خط بهرام را می‌شناسد و عیارانی را برای یافتن وی روانه می‌کند. او را به لباس قلندران و مقابل قصر گلندام می‌یابند و به پای‌بوس او می‌روند. گلندام که از پنجره شاهد ماجراست و می‌بیند که چگونه وزیر و امیر و عیاران و لشکریان در برابر او تعظیم می‌کنند، درمی‌یابد که این قلندر همان قاتل بهزاد و خواستگار اوست. بهرام را با لباس شاهانه و تاج شاهی نزد فغفور می‌برند. فغفور کیفیت مرگ بهزاد را می‌پرسد و او یکایک ماجرای جنیان و کمک آنان را بازمی‌گوید. دوباره جنیان را آماده می‌کند و جنیان به چشم برهم‌زدنی سپاه بلغار را تار و مار می‌سازند. آن‌گاه وزیر، گلندام را برای بهرام خواستگاری می‌کند و فغفور می‌پذیرد. چون همسر فغفور، شاه چین مدتی است درگذشته، سمن‌بو خواهر سیفور جنی را نیز به همسری فغفور درمی‌آورند و جشنی برپا می‌شود.

### نقد و بررسی داستان

داستان بهرام و گلندام را باید جزو منظومه‌های عاشقانه به شمار آورد؛ زیرا درون مایه‌ی مسلط آن «عشق و مصائب و دشواری‌های آن» است. از سویی، این منظومه می‌تواند در حوزه‌ی ادب عوام بررسی شود؛ زیرا بن‌مایه‌های آن اغلب برگرفته از افسانه‌های شفاهی و رایج است.

اینک برخی از بن‌مایه‌های داستانی آن را بررسی می‌کنیم:

### بی‌فرزندی

پادشاه عارفی است که جز آرزوی فرزند، هیچ آرزویی ندارد و این بن‌مایه نقطه‌ی آغازین اغلب افسانه‌ها و داستان‌های سنتی است.

پس از چهل سال، خداوند، پادشاه را صاحب فرزندى مى‌کند. در اساطير همواره عدد چهل نقش مهمى داشته است. چهل مهم‌ترین عدد بزرگ است و اغلب در اساطير به عنوان طول زمان از آن استفاده مى‌شود؛ چنان که مراسم سوگواری در میان يهوديان و ايرانيان چهل روز و طول زمان طوفان نوح نیز چهل روز بود و آوارگی قوم بنی‌اسرائيل هم چهل سال. موسی و ايليا و مسیح هر یک چهل روز در برهوت سرگردان شدند. چهل عدد تکامل است؛ چنان که آدمی نیز در چهل سالگی به کمال و بلوغ عقلی مى‌رسد و از این روست که در چهل سالگی به پیامبر وحی شد.

دوران بارداری زنان هفت دورهٔ چهل روزه طول مى‌کشد. در عهد قدیم، چهل به معنای یک نسل است و معیار زمان محسوب مى‌شده است. (ر.ک: شیمیل، ۱۳۸۱، ص ۲۱۰) انتخاب عدد چهل برای «دوران انتظارشاه» بی‌توجه به نقش کلیدی عدد چهل در فرهنگ ما نبوده است.

### شکار

شکار و شیوه‌ها و ابزار و اصطلاحات آن در ادب فارسی بازتابی جامع داشته است (ر.ک انوشه، ۱۳۸۱، ص ۹۰۱) یکی از جلوه‌های آن در ادب داستانی است. این بن‌مایه به شیوه‌های مختلف در داستان‌های حماسی، عیاری، عاشقانه ظاهر مى‌شود. پادشاهان داستانی، شیفتهٔ شکارند؛ مثل بهرام گور که جانش را نیز بر سر شکار داد.

رستم، در شکارگاه، به دست نابرداری‌اش شغاد در چاه گرفتار شد. یکی از مکان‌های دیدار عشاق، شکارگاه است. در داستان‌های فارسی، گاه حوادث دقیقاً از شکارگاه و گم شدن در آن آغاز مى‌شود؛ همچنان که برای بهرام در این افسانه، در شکارگاه، دو حادثه اتفاق مى‌افتد. ۱. جنگ با شیر ۲. گم شدن.

جنگ با شیر، جلوه‌ای از قدرت‌نمایی قهرمان است. این بخش داستان، به اعتقاد دکتر محجوب (محجوب، ۱۳۸۱، ص ۵۸۳)، تقلیدی از شیر کشتن در رموز حمزه است که در آن حمزه، به مقتضای مصلحت، به صورت دیوانه‌ای با فرزندان و امیران خودش

قصه زورآزمایی می‌کند. (رموز حمزه، ج ۲ جزء سیم، ص ۲۳۷) به نظر می‌رسد این ماجرا بیشتر متأثر از شیرگیری بهرام گور (نظامی، ۱۳۶۴، صص ۷۱-۷۰) باشد. بهرام گور در شکارگاه شیری را می‌بیند که بر پشت گور جسته، به یک تیر شیر را نقش دیوار خورنق می‌سازد که داستان این شیرکشی در آثار قبل از نظامی چون تاریخ بلعمی (بلعمی، ۱۳۴۱، صص ۹۳۱ و ۹۳۰) و تاریخ طبری (طبری، ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۶۱۶) آمده است. ماجرای شیرکشی، در آثار جدیدتر، چنان مضحک می‌شود که مثلاً در بوستان خیال می‌خوانیم: «بچه سید دوازده ساله برای بول کردن بر زمین نشسته است که همان طور نشسته در میان جست زدن شیر کاردی می‌کشد و چنان در شکم آن اجل برگشته فرو می‌برد که تا بند دست، در شکم او غایب می‌شود!» (محبوب، ۱۳۸۱، ص ۶۵۵)

بهرام پس از کشتن شیر در شکار، آهوئی را دنبال می‌کند و آهو وی را به دنیایی دیگر می‌برد. چنان که در «منظومه جمال و جلال»، قهرمان به دنبال گوزنی از لشکر دور می‌افتد (ر.ک نزل آباد، ۱۳۸۲، ص ۱۵)

### هفت پند

شاه، قبل از مرگ، هفت پند شاهانه به فرزندش می‌دهد. عدد هفت در چند جای دیگر داستان نیز دیده می‌شود؛ از جمله: بهرام هفت شبانه روز در بیان گم می‌شود. هفت نیز از رمزی‌ترین اعداد اسطوره‌ای و داستانی است (ر.ک: عدد هفت و هفت پیکر نظامی، محمد معین، ص ۴۲) در بابل، هفتمین روز، همیشه محلّ خطر بود. از طرفی هفت شامل سه ناسوتی و چهار لاهوتی است (شیمل، ۱۳۸۲، ص ۲۰۶) که شامل کلّ هستی می‌شود. هفت پند شاهانه، تمام وصایای یک شاه رو به مرگ به فرزندش است.

### ترک حکومت

شاه، پس از هفت پند شاهانه به فرزند خود به گوشه‌ای می‌رود و آرام می‌گیرد. ترک تاج و تخت نیز امری شایع در میان شاهان بوده است؛ خصوصاً که این شاه عارف و کامل نیز هست.

ترک حکومت ممکن است در سنین پیری باشد؛ مثل همین پادشاه و بهرام گور که در شصت سالگی بر اثر تحوّل روحی، گنبدها و هرچه دارد به آتشیگاه می‌سپارد و به بهانه شکار راه بیابان پیش می‌گیرد و به دنبال گوری به درون غاری می‌گریزد یا درون چاهی ژرف می‌رود که دیگر هیچ کس بیرون آمدن او را نمی‌بیند.

جمشید، شاه اسطوره‌ای نیز این چنین حکومت را ترک می‌کند و به غاری می‌رود و پنج پهلوان نیز به دنبال او می‌روند و هرگز کسی آنان را نمی‌یابد.

ابراهیم ادهم، با ترک حکومت و گرایش به عرفان مسیر زندگی‌اش به کلی دگرگون می‌شود. ترک حکومت یا در جوانی است؛ مثل ابراهیم ادهم یا در پیری مثل شاهان یاد شده. ترک حکومت، بعدها، در داستان‌ها و افسانه‌ها به صورت بن‌مایه‌ای رایج درآمد تا این گونه رمزی باشد از ناپایداری دنیا و توجه به دنیاگریزی و ترک تعلقات بشری که نمونه‌ی اعلای آن حکومت داری است.

### سرزمین معشوق

سرزمین معشوق، در این داستان، چین است. مثل بسیاری از داستان‌های عاشقانه بهزاد، پسر پادشاه روم، عاشق گلندام دختر فغفور چین می‌شود. عاشق، اهل غرب و معشوق ساکن شرق است. در داستان‌های ایرانی کمتر پیش می‌آید که عاشق یا معشوق ایرانی باشند.

چین، همواره سرزمین زیبارویان بوده است. بت چین، لعبت چین، مه چین، خوبان چین، صنم چین، ترکان چین و چگل و ترکستان مثل زیبایی و ملاححت بوده‌اند. بخش عمده‌ای از شعر غنایی، حاوی ترکیبات، اصطلاحات و صور خیال پیرامون چین و مضاف و منسوب به آن است.

معشوق از کشوری دوردست انتخاب شده؛ زیرا چین نماد دوری و مثل دوردستی است. در کتب مسالک و جغرافیای قدیم، چین آخرین اقلیم از اقالیم هفتگانه به شمار می‌رفته است. در داستان‌های عاشقانه، اغلب معشوق متعلق به سرزمینی دوردست است

و این خود آزمایشی است برای عاشق تا معلوم شود تا چه اندازه یارای ایستادگی در برابر موانع و حوادث و مشکلات راه را دارد و این درازی ضمناً دستمایه شاعر برای خلق صحنه‌های حادثه‌جویانه نیز هست. میزان عشق بهرام به گلندام نیز از همین راه معلوم می‌شود و از این روست که پیر هشتاد ساله هیچ گاه جرأت نمی‌کند قدم در راه بگذارد و حتی بهرام جوان را منع می‌کند.

### عشق پیر هشتاد ساله

عشق این پیر هشتاد ساله سدید موی یادآور عشق شیخ صنعان به دختر ترسا است. با این تفاوت که این پیر تاجر به دلیل ناتوانی در دست یابی به گلندام، تصویر او را در گنبدی کشیده است و به یاد صاحب تصویر عشق می‌بازد؛ درست مثل بهرام گور که در خورنق پنهانی بر هفت پیکر منقش در آن عشق می‌ورزید.

در این جا دو عاشق یکی پیر و یکی جوان در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند و مناظره‌ای بر سر عشق میان آن‌ها صورت می‌گیرد که خود از مضامین رایج شعر غنایی است. تفاوت پیر عاشق با بهرام جوان آن است که این پیر ساکن است و بهرام عزم راه می‌کند و از سختی‌ها نمی‌هراسد.

دکتر محجوب (محجوب، ۱۳۸۱، ۵۸۳) بن‌مایه عشق پیرانه‌سر بازرگان به دختر مقتبس از داستان پنجاه و هفتم قصه حمزه می‌داند که بازرگانی به هنگام پیری سر عاشق و شیدای دختری صاحب جمال می‌شود. حمزه با دیدن تصویر این دختر در دست بازرگان، خواستار وی می‌شود و سرانجام او را به همسری برمی‌گزیند. (ر.ک: رموز حمزه، ج ۳ جزء سوم، ص ۳۲۷)

### عشق به تصویر

اولین بار بهرام با دیدن تصویر گلندام عاشق او می‌شود.



نگارنده بر این باور است که در منظومه‌های عاشقانه آغاز حادثهٔ عشقی از دو طریق است:

#### الف: دیدن:

۱/ الف: دیدن رویارو؛ مثل دیدار ویس و رامین و رابعه و بکتاش که به طور مستقیم بوده است. این دیدار ممکن است در مکتب، شکارگاه، خانواده و یا هر جای دیگری صورت پذیرد.

۲/ الف: دیدن در خواب؛ مثل عشق ماه به مهر در خواب و یا عشق جمشید به خورشید در خواب.

۳/ الف: دیدن تصویر؛ مثل داستان خسرو و شیرین که هر دو با دیدن تصویر یکدیگر عاشق هم می‌شوند.  
دیدن با هر سه شیوه، از روش‌های رایج آغاز عشق است.

#### ب: شنیدن:

از دیگر راه‌های عاشق شدن، شنیدن صدای معشوق است؛ چنان که فرهاد با شنیدن صدای شیرین از هوش می‌رود. در این داستان، بهرام با دیدن تصویر گلندام عاشق او می‌شود؛ درست مثل سام در سام‌نامهٔ خواجوی کرمانی که در شکارگاه، ناگاه چشمش بر تصویر پری‌دخت دختر فغفور چین می‌افتد و از آن پس دل‌باختهٔ او می‌گردد. البته در این داستان، جز دیدن تصویر، وصف پیر از زیبایی گل‌اندام نیز عشق بهرام را دو چندان می‌کند.

عاشق شدن با تصویر در ادبیات دوران پیش از اسلام نیز وجود داشته است. «قدیم‌ترین کس دختر شاه زابل است که در دوران ضحاک می‌زیسته و تصویر جمشید را دیده و عاشق وی شده است. این داستان در گرشاسب‌نامهٔ اسدی توسی یاد شده است» (محبوب، ۱۳۸۲، ص ۱۵۴) در میان داستان‌های جدید امیرارسلان نیز با دیدن تصویر فرخ لقای فرنگی در کلیسا، عاشق او می‌شود.

### رقیب

رقیب بهرام در این داستان بهزاد بلغاری است. او نیز خواستگار گلندام است که می‌خواهد به عنف و با جنگ، علی‌رغم خواست پدر گلندام و خود وی، گلندام را به چنگ آورد بهرام با کمک به پدر معشوق، سرزمین وی را از خطر این بلغاری نجات می‌دهد و رقیب را از صحنه خارج می‌سازد. یکی از موانع بر سر راه معشوق رقیب است که خود گره‌ای از گره‌های داستانی خصوصاً در عاشقانه‌ها است.

رقیب در داستان‌های بزمی، معمولاً بدون خشونت در صحنه داستان حاضر می‌شود و معشوق را از آن خود می‌کند؛ مثل ابن سلام در داستان در لیلی و مجنون و یا شاه در داستان شاه و کنیزک که به نیرنگ زرگر سمرقندی بی‌نوا را از صحنه خارج می‌کند. هلال در داستان ورقه و گلشاه نیز رقیب گلشاه است؛ مثل ابن سلام، معمولاً این رقبا با مشاهده وضع عاشق به نفع وی کنار می‌روند؛ مثل ابن سلام و هلال که هر دو با دیدن وضع آشفته لیلی و گلشاه به نفع مجنون و ورقه کنار می‌روند. فرهاد نیز رقیب خسرو است اما رقیبی موفق. رقیب‌ها در داستان‌های عیاری و رزمی اندکی خشن‌ترند و با جنگ می‌خواهند معشوق را از آن خود کنند.

به نظر می‌رسد ورود رقیب به صحنه داستان‌های عاشقانه و عیاری، توسعه یافته و گسترش یافته مفهوم رقیب در غزل عاشقانه باشد که از فرهنگ غزل عاشقانه به داستان‌ها راه یافته است.

در غزل عاشقانه رقیب به طور مطلق به معنی نگهبان است و یا رقیب عشقی. گاه است که نگهبان معشوق، خود عاشق او می‌شود. (ر.ک خرمشاهی، ۱۳۶۷، ج ۱، ۳۳۷)

### نامه نگاری

در این داستان هم، طبق سنت‌های داستانی عاشقانه، ده‌نامه میان عاشق و معشوق رد و بدل می‌شود. نامه‌های بهرام با جواب عتاب آلود گلندام پاسخ داده می‌شود. با وجود

گره و مانع، نامه بهترین وسیله برای ارتباط عشاق است. محتوای این نامه‌ها شکوه و شکایت و بیان بی‌مهری‌هاست.

در میان این ده نامه غزل‌هایی نیز به رسم معمول از زبان عاشق و یا معشوق دیده می‌شود. «ده نامه» گویی در خلال منظومه‌های عاشقانه برای اولین بار در ویس و رامین دیده می‌شود؛ البته بعدها به پیروی از این سنت «ده نامه» یا «سی‌نامه»‌هایی مستقل نیز پدید آمده؛ مثل ده نامه یا تحفه العشاق رکن الدین صابین سمنانی (۷۶۵) ده نامه عماد فقیه کرمانی (۷۷۳) عشاق نامه عبیدزاکانی (۷۵۱) محبت نامه ابن نصح شیرازی (۷۹۳) روضه المحبتین ابن عماد خراسانی (۸۰۰) روضه العاشقین عزیزالله زاهدی (۸۱۰) ده‌نامه عارفی هروی (۷۹۲-۸۵۳) سی نامه کاتبی ترشیزی نیشابوری (۸۳۸) ده‌نامه فتاحی نیشابوری (۸۵۲) و ده‌ها اثر دیگر که همین تعداد تنها مربوط به قرن‌های هشتم و نهم می‌شود (ر.ک انوشه؛ ۱۳۸۱: ۵۹۸)

### حوادث عجیب

بخشی از داستان‌های سنتی را عجایب و غرایب تشکیل می‌دهد. بهرام در راه چین به باغ جنیان می‌رود که در این باغ سمن بو دختر جنی با شش برادرش زندگی می‌کند. نام این شش جنی اندکی عجیب است: سیفور، شماین، ققطار، قیطول، قمتال و تنها تهمتن نامی آشنا در ادبیات پهلوانی است.

این نام‌های عجیب در داستان‌های عامیانه همواره وجود دارد؛ مثل نام هفت دیو در داستان جلال و جمال: غزنک، شمتال، ققطار، صغال، شهاشنگ، شمخاص و طموج است. در داستان‌های دیگر نیز همین گونه است.

یکی از حوادث خارق‌عادت داستان آتش زدن مو و حاضر شدن سیفور جنی برای کمک به بهرام است. این بن‌مایه تغییر یافته آتش زدن پر سیمرغ در داستان حماسی رستم و اسفندیار است. در داستان‌های عامیانه یکی از راه‌های کمک‌های غیبی همین

طریق است. در داستان جمشید و خورشید، جمشید در شهر جنیان ضمن آشنایی با حورزاد سه تار موی او را برای روز نیاز می‌گیرد.

### بن‌مایه‌های عیاری

برخی بن‌مایه‌های عیاری در داستان است که آن را می‌توان در ردیف داستان‌های عیاری به شمار آورد؛ از جمله جنگ‌های پیاپی بهرام با شیر، جنیان، افرع دیو، نهنگ کشی، جنگ با بهزاد بلغاری که رقیب او و خواستگار گلندام است، پوشیدن لباس شبروان و ورود با کمند به قصر، حضور شبرنگ عیار برای کمک به بهزاد، لباس نم‌دین و لباس مبدل گدایان که همگی این اعمال، روش‌های عیاری است. این بن‌مایه‌ها نشانگر تأثیرپذیری منظومه از کتب قبل از خود چون سمک عیار، داراب‌نامه و اسکندرنامه است.

### نتیجه‌گیری

بهرام و گل‌اندام از داستان‌های عامیانه و منظومه‌های عاشقانه قرن نهم و دهم هجری است که به تازگی چاپ شده است. این منظومه در کتاب‌های تاریخ ادبیات و برخی از فهرست‌های نسخ خطی، به شمس‌الدین محمد کاتبی نیشابوری نسبت داده شده است. سراینده، به گواهی تمامی، نسخه‌ها امین‌الدین محمد صافی سبزواری، ممدوح شمس‌الدین محمد، پادشاه کرمان و فارس، است.<sup>۲</sup> از این داستان چندین روایت منظوم و منثور وجود دارد که نشان می‌دهد، اصل داستان روایتی مشهور در میان مردم بوده است.

داستان بهرام و گلندام به وزن خسرو شیرین نظامی و در ۳۰۳۵ بیت سروده شده است. داستان سرگذشت شاهزاده بهرام است که با دیدن عکس گلندام به او عشق می‌ورزد و پس از سپری کردن خطرات فراوان به وی می‌رسد.

این داستان جز شباهت اسمی، هیچ ارتباطی با داستان بهرام گور ندارد و داستانی مستقل است. بن‌مایه‌های داستان‌های عاشقانه و عیاری در بهرام و گلندام جمع شده است. این مضامین اغلب تکراری است و مضمون داستان نیز تازگی ندارد. مهمترین بن‌مایه‌های داستانی این منظومه عبارتند از: بی‌فرزندگی، شکار، ترک سلطنت، ماجراهای عیاری، حوادث عجیب، نامه نگاری، رقیب، عشق به تصویر، دوری سرزمین معشوق، هفت پند، عشق پیرهشتادساله.

یکی از حوادث خارق‌عادت داستان آتش زدن مو و حاضر شدن سیفور جنی برای کمک به بهرام است. این بن‌مایه تغییر یافته آتش زدن پر سیمرخ در داستان حماسی رستم و اسفندیار است. در این داستان هم طبق سنت‌های داستانی عاشقانه ده‌نامه میان عاشق و معشوق رد و بدل می‌شود. رقیب بهرام در این داستان بهزاد بلغاری است. او نیز خواستگار گلندام است که می‌خواهد به عنف و با جنگ علی‌رغم خواست پدر گل‌اندام و خود وی، گلندام را به چنگ آورد که بهرام با کمک به پدر معشوق سرزمین وی را از خطر این بلغاری نجات می‌دهد. بهرام پس از کشتن شیر در شکار آهوئی را دنبال می‌کند و آهو وی را به دنیایی دیگر می‌برد. چنان که در «منظومه جمال و جلال» قهرمان به دنبال گوزنی از لشکر دور می‌افتد.

#### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- رک: تأملی در مثنوی جمال و جلال، حسن ذوالفقاری، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شیراز، دوره ۲۵، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۵، پیاپی ۱۰۱.
- ۲- با مراجعه به منابع گوناگون متأسفانه از هویت اصلی شمس‌الدین محمد اطلاع دقیقی به دست نیامد.

#### منابع و مأخذ:

#### الف) کتابها:

- ۱- اته، هرمان، (۱۳۴۸)، تاریخ ادبیات فارسی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- ۲- انوشه، حسن، (۱۳۸۱)، فرهنگنامه ادبی، تهران: وزارت و فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۳- بلعمی، ابوعلی، (۱۳۴۱)، تاریخ بلعمی، به تصحیح ملک‌الشعرا بهار، تهران، اداره کல் نگارش وزارت فرهنگ.
- ۴- تهران، آقابزرگ، (۱۳۴۲)، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بی‌جا، دارالاضواء.
- ۵- خرمشاهی، بهاء‌الدین، (۱۳۶۷)، حافظ‌نامه (۲ جلد)، تهران: انتشارات سروش.
- ۶- خوانساری، نصرالله، (۱۳۰۸)، بهرام و گلندام، تهران: علمی، (افست از چاپ سنگی).
- ۷- خیام‌پور، عبدالرسول، (۱۳۴۰)، فرهنگ سخنوران، تبریز.
- ۸- ذوالفقاری، حسن و پرویز ارسطو، (۱۳۸۷)، بهرام و گل‌اندام، تهران: انتشارات چشمه.
- ۹- رضوی بهابادی، سید علی، (۱۳۸۲)، قصه هزار گیسو، یزد: انتشارات بهاباد.
- ۱۰- سمرقندی، دولتشاه، (۱۳۸۲)، تذکره الشعراء، به اهتمام ادوارد براون، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۱۱- شیمیل، آنه ماری، (۱۳۸۱)، افسانه خوان عرفان، به کوشش حسین خندق‌آبادی، تهران: مؤسسه توسعه دانش و پژوهش ایران.
- ۱۲- صافی سبزواری، معین‌الدین، بهرام و گلندام، نسخه خطی. (در متن معرفی شده است)
- ۱۳- صبا، محمد مظفرحسین، تذکره روز روشن، مصحح محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، تهران.
- ۱۴- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۷۰)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: انتشارات فردوس.
- ۱۵- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۵۲)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۶- الطرازی، نصرالله مبشر، (۱۹۶۶)، فهرست المخطوطات الفارسیه، قاهره.
- ۱۷- فتاحی قاضی، قادر، منظومه کردی، بهرام و گلندام، تبریز: انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- ۱۸- گلچین معانی، احمد، (۱۳۶۰)، فهرست نسخه‌های خطی آستان قدس، مشهد.
- ۱۹- محجوب، محمدجعفر، (۱۳۸۲)، ادبیات عامیانه ایران، به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران: انتشارات چشمه.

- ۲۰- مشار، خان‌بابا، (۱۳۴۰)، فهرست کتاب‌های چاپی فارسی (۶ جلد)، تهران: ناشر مؤلف.
- ۲۱- معین، محمد، (۱۳۳۸)، عدد هفت و هفت پیکر نظامی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۲- منزوی، احمد، (۱۴۰۳ هـ)، فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۲۳- \_\_\_\_\_، (۱۳۷۴)، فهرستواره کتاب‌های فارسی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
- ۲۴- ۴، (۱۳۷۴)، رموز حمزه، به کوشش جعفر شعار، تهران.
- ۲۵- نزل آبادی، محمد، (۱۳۸۲)، مثنوی جمال و جلال، به تصحیح شکوفه قبادی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۲۶- نظامی گنجوی، (۱۳۶۳)، لیلی و مجنون، تصحیح حسن وحید دستگردی، تهران: علمی.
- ۲۷- نفیسی، سعید، (۱۳۶۳)، تاریخ نظم و نثر در ایران، تهران: انتشارات فروغی.
- ۲۸- نوایی، امیر علیشیر، (۱۳۶۳)، مجالس النفائس، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: کتابخانه منوچهری.

(ب) مقاله:

- ذوالفقاری، حسن، «هفت پیکر نظامی و نظایر آن»، مجله دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، سال ۱۴، شماره ۵۲-۵۳، بهار و تابستان ۱۳۸۵ (صص ۷۲-۴۸).

## *The Narrative Bases of the Fable Bahram & Golandam*

H. Zolfaghari Ph.D  
Tarbiat Modarres University

### **Abstract:**

*Lyric is one of the most extensive literary genres. This field is the extended Persian lyric poetry and the continuation of iambic verse. Associating narrative with poetry and presenting it in the form of couplet poem and creating masterpieces such as Nezami's Khamseh and Vis and Ramin made this field flourish.*

*Bahram and Golandam is one of the lyrics that a poet named Aminoddin Mohammad with the pen name Safi from Sabzevar has recited in ninth and tenth centuries. The verse has been attributed to Shamsoddin Katebi Neyshaboori in some sources. In this article, the relation is rejected and after the account of the narrative, the verses and the person that has recited it are introduced. We also consider briefly its narrative motifs.*

*The objective of this article is to introduce one of the famous verses in the opinion of people so that the readers may understand its stylistic and linguistic values and also its plots.*

**Keywords:** *Bahram and Golandam, romantic verses, mistake, Aminoddin Mohammad, narrative.*